

توسل و شفاعت جویی در اسلام؛ نقد و بررسی شبهات

دکتر حسین حبیبی*

چکیده

یکی از مناقشات کلامی در دوران معاصر که موضوع گفت‌وگوی فراوان میان جریان‌های کلامی معاصر قرار گرفته است، مسأله توسل و شفاعت خواستن از ارواح انبیا و اولیای الهی است. هرچند غالب پیروان مذاهب اسلامی به جواز و استحباب توسل به اولیاء الله و تبرک به آنان و زنده نگه داشتن یاد و آثار، از جمله قبور آنان و نیز جواز شفاعت خواستن از آنان باور دارند، در این میان پیروان جریان کلامی محمد بن عبدالوهاب نجدی، تندترین انتقادات را نسبت به این دو موضوع داشته‌اند. در این پژوهش، تلاش شده است با تکیه بر قرآن و روایات و با بررسی و نقد این شبهات، دیدگاه ناب دین مقدس اسلام در این دو موضوع روشن گردد. قرآن کریم، احادیث شریف نبوی، سیره عملی رسول الله ﷺ، اهل بیت و صحابه کرام و نیز رفتار و گفتار علمای مسلمان در سده‌های متوالی، از دلایل روشنی‌بخش در این تحقیق بوده است که در نتیجه، جواز توسل و شفاعت خواستن از ارواح انبیا، اولیا و شهیدان راه خدا، با رعایت ضوابط شریعت، و نیز حیات برزخی اموات در آن به اثبات رسیده است. کلید واژگان: توسل، استشفاع، توحید، شرک، وهابیت.

مقدمه

یکی از موارد اختلافی بین وهابیت و سایر مسلمانان، توسل به اولیای الهی است. وهابیان آن را یکی از مصادیق شرک و خواندن غیر خدا می‌دانند، اما عموم مسلمانان نه تنها آن را جایز می‌شمارند، بلکه در طول تاریخ به آن عمل کرده‌اند. آیا به راستی توسل به اولیای الهی، شرک‌آور است یا عین عبادت و توحید؟

از آنجا که این مسئله آثار مهمتی در پی دارد، بجاست در مورد مرز توسل و خواندن اولیای خدا و شرک به خدا تحقیق و بررسی شود. بی‌تردید واسطه قرار دادن و خواندن هر چیز و هر کس که خداوند آن را واسطه فیض خود قرار نداده باشد، شرک یا دست کم حرام و بدعت است. اما توسل به اولیای خدا به عنوان وسایط فیض خداوند نه تنها ممنوع نیست، بلکه امری است که مورد توجه و عنایت حق تعالی نیز واقع است.

توسل از دیدگاه وهابیت

توسل به انبیاء و اولیای الهی برای اولین بار در قرن هشتم هجری قمری به وسیله ابن تیمیه مورد انکار قرار گرفت و پس از چند قرن توسط محمد بن عبدالوهاب این جریان تشدید یافت و توسل به انبیاء و اولیاء الهی نامشروع و از مظاهر شرک اعلام و معرفی شد و احیاناً عبادت اولیاء خوانده شد. با این حال، وهابیان در شرک دانستن توسل، تعبیرها و گفتار مختلفی دارند: الف. برخی مدعی‌اند که توسل به مخلوق موجب کفر و شرک است. ب. برخی بر این اعتقادند که توسل به مخلوق دلیل ندارد. ج. برخی دیگر، توسل به مخلوق را نه شرک، بلکه حرام می‌دانند. د. دسته‌ای دیگر، توسل به مخلوق را بدعت تلقی کرده‌اند. از این رو، برای روشن شدن مسئله، ابتدا لازم است به اقسام توسل توجه کنیم تا مقصود و محل بحث، کاملاً روشن شود. توسل به اولیای الهی انواع و اقسامی دارد که برخی از آنها به قرار ذیل است:

۱. توسل به ذات انبیاء و اولیای الهی، مانند اینکه بگوییم بار الها من به پیامبرت محمد ﷺ توسل می‌جویم که حاجت مرا روا فرمایی.
 ۲. توسل به مقام و قرب آنان به درگاه الهی و حقوق آنان مثل اینکه بگوییم بار الها من مقام و احترامی را که آنان نزد تو دارند وسیله قرار می‌دهم که حاجت مرا روا گردانی.
 ۳. اینکه گفته شود قسم می‌دهم ترا بخودت یا قسم می‌دهم ترا به فلان کس.
- در حقیقت، تمام این عبارات، به شیء واحد بازگشت دارد و آن جعل واسطه بین انبیاء و اولیای الهی و خداوند است، زیرا برای آن واسطه منزلت و کرامت در نزد خداوند است.

برخی از عالمان وهابیت توسل را به همه انواع اش منع کرده و آن را از شاخصه‌ها و مظاهر شرک قلمداد نموده‌اند.

وهابیان توسل به اولیاء الهی را حرام، بدعت و جزء مصادیق شرک می‌دانند. به گفته محمد ابن عبدالوهاب، توسل شرک اکبر است (ابن عبدالوهاب، ۱۴۰۲، ص ۵۷؛ بن باز، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۵۵۴ و ج ۲، ص ۳۱۷ و ج ۴، ص ۳۱۷؛ ابن عبدالوهاب، ۱۴۱۸، ص ۱۸ به بعد). صنعانی نیز در کتاب تطهیر الاعتقاد می‌نویسد: هر کس مخلوق را به درگاه خدا واسطه قرار دهد برای خدا شریک قرار داده، و چیزی نادرست را معتقد گشته است چنانکه مشرکان درباره بت‌ها چنین عقیده‌ای داشتند (صنعانی، ۱۴۲۴، ص ۳۶). او بدینوسیله توسل به مخلوق را از موجبات و مظاهر شرک دانسته است.

ابن تیمیه نیز می‌گوید: «جایز نیست که گفته شود خدایا به حرمت و منزلت و مقام پیامبر که نزد تو دارند فلان حاجت مرا برآورده کن و از صحابه و گذشتگان اُمّت حضرت محمد ﷺ چنین دعائی نقل نشده است و از علماء هم در این باره چیزی بما نرسیده است». ابن تیمیه در ادامه کلامش می‌نویسد: «احدی از علماء نگفته است که توسل و استشفاء از پیامبر ﷺ یا هر مرد صالحی پس از وفاتش جایز باشد و چنین چیزی را دوست نداشتند چون دعا و توسل عین پرستش و بندگی است» (ابن تیمیه، ۱۴۱۵، ص ۹۰-۹۳).

اقسام توسل از نظر وهابيون

نویسندگان وهابی، برای آن که از کاروان متوسلان به اسباب، عقب‌نمانند، سه نوع توسل را تجویز کرده‌اند که هرگز جای بحث و گفتگو نبوده‌اند.

۱. توسل به ذات حق تعالی و اسماء و صفات او.
۲. توسل به اعمال صالحی که انسان در گذشته انجام داده است.
۳. درخواست دعا از برادر مؤمن در اموری که قدرت بر انجام آن را دارد (ر.ک: ابن تیمیه، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶ و ۲۴-۲۲؛ همو، ۱۹۴۹-۱۹۶۸، ص ۵۲۹؛ همو، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۴۲۲).

در صورت نخست، توسل مفهوم و واقعیته ندارد؛ زیرا توسل برانگیختن وسیله است میان خود و خدا و در این صورت توسل به ذات حق معنی ندارد و همچنین توسل به اسماء و صفات او که هر یک حاکی از حقیقتی در ذات مقدس الهی است و به حکم اینکه در ذات ترکیب نیست و از همه جهت بسیط است، توسل معنی نخواهد داشت، مگر به طور مجاز.

در صورت دوم هر چند معنی توسل بر آن صدق می‌کند، ولی احدی از مسلمانان درباره آن بحث و گفت‌وگو ندارد، گذشته از آنکه صورت دوم بسیار نادر است؛ زیرا چه فردی می‌تواند عمل صالح خود را به رخ خدا بکشد و مطمئن باشد که آن عمل با اخلاص توأم بوده تا خدا به خاطر آن حاجت او را برآورده سازد.

توسل در صورت سوم، همان توسلی است که در گذشته یادآور شدیم و اینکه خداوند به گنهکاران دستور می‌دهد که نزد پیامبر بروند و از او درخواست دعا کنند. ولی وهابیان می‌گویند: این نوع توسل مخصوص زندگان است در آنچه که بر آن توان دارند. پس توسل به انبیاء و صلحاء در نزد قبرهای شان و یا در حضورشان در اموری که به جز خدا از قدرت دیگران بیرون است، نوعی شرک و بشرپرستی است (سبحانی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۲۸).

به هر صورت این بود خلاصه‌ای از اظهار نظر سران وهابی درباره توسل که هیچ نوع توسل به انسان‌های ارجمند و مکان‌های محترم و ماه‌های گرانقدر، مانند کعبه، مشعر، ماه رمضان و شب قدر و ماه‌های حج و ماه‌های حرام را جایز نمی‌دانند. اعم از آن که به مقام انسان‌های با فضیلت در نزد خداوند متوسل شوی و یا آنکه خداوند را به حرمت آن قسم دهی و یا درخواست دعا از پیامبران و صالحان پس از درگذشت و یا در حال حیات در اموری که غیر مقدور بشر عادی است، همه اینها شرک است.

از این سخنان برمی‌آید که توسل به هر صورت که تحقق پذیرد حرام و شرک است. وهابیان چنان دایره شرک را وسعت داده‌اند که تمام موحدان تاریخ را که وهابی نباشند، شامل می‌شود و در محدوده این دایره قرار می‌دهد.

اینک این نظریه را به نقد و بررسی می‌گیریم و ادله مسلمین را بر جواز توسل بلکه بر حُسنیت توسل به اولیاء الله را ذکر می‌کنیم تا حق پژوهان خود قضاوت کنند.

جواز توسل و نقد دیدگاه وهابیت

توسل به عزیزان درگاه الهی از جمله مسائلی است که میان مسلمانان جهان رواج کامل دارد و از روزی که شریعت اسلام به وسیله پیامبر ﷺ ابلاغ شد، از طریق آیات قرآنی و روایات اسلامی مشروعیت توسل نیز اعلام گردید. برای اثبات جواز توسل و نقد و رد نظریه وهابیان به آیاتی از قرآن کریم و احادیث نبوی مستند از کتب روایی اهل سنت و سیره مسلمین استدلال می‌کنیم:^۱

۱. یادآور می‌شود نگارنده در نقد دیدگاه وهابیت از منابع بسیاری، به‌ویژه منابع زیر بهره برده است:

الف) آیات قرآن کریم

در قرآن کریم آیات بسیاری است که بر جواز توسل دلالت دارد و حکایت از این دارد که قرآن هم به توسل فرمان داده و هم مسلمانان در زمان حیات پیامبر ﷺ به این فرمان عمل می‌کرده‌اند. در این مجال، پاره‌ای از این آیات را به بحث می‌نهمیم.

در سوره مائده خداوند چنین دستور می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای مؤمنین پرهیزگار شوید و به سوی خدای بزرگ وسیله فراهم سازید و در راه او جهاد و مبارزه کنید، باشد که رستگار شوید» (مائده، ۳۵). در صحاح اللغه «وسيله» را این گونه تعريف می‌کند: «الوسيلة: ما يتقرب به الى الغير؛ وسیله عبارت است از چیزی که به آن بديگري تقرب بجوييم» (جوهری، ۱۳۹۹، ج ۵، ص ۱۸۴). بنابراین هر چه که موجب قرب به خدا گردد، وسیله است.

یکی از مصادیقی که برای وسیله بیان کرده‌اند، اهل بیت رسول خاتم عليهم الصلاة والسلام می‌باشد (غرویان، ۱۳۷۱، ص ۹۷). پس توسل به ارواح طیبه انبیاء و صلحاء و ائمه معصومین و فاطمه زهرا صلوات الله عليهم اجمعین امری است پسندیده و مستحب؛ به هر عنوانی که باشد. مثلاً بگوئیم خدایا به حق محمد و یا عناوین دیگر. علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان (طباطبایی، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۵۳۵) و طبرسی در تفسیر مجمع البیان (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۲۹۳ ذیل آیه ۳۵ مائده) همین معنا را اختیار کرده‌اند.

مؤید این تعریف آیه مبارکه سوره یوسف است که برادران آن حضرت برای استغفار به پدر متوسل شدند و چنین اظهار نمودند: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ برادران حضرت درباره حضرت یوسف اشتباه و خطا بزرگ مرتکب شدند و بعد که آیات الهی را با چشم خود مشاهده نمودند، «گفتند: ای پدر برای ما از خداوند طلب مغفرت نما ما خطاکار بودیم. [حضرت یعقوب] گفت: به زودی از پروردگار خود برای شما طلب بخشش و مغفرت می‌نمایم که بسیار آمرزنده و مهربان است» (یوسف، ۹۷-۹۸). حضرت یعقوب علیه السلام که پیامبر الهی است، فرزندان خود را منع نکرد از این که توسل مثلاً شرک است، بلکه آن‌ها را تأیید هم نمود و وعده استغفار داد. چنانکه قرآن کریم از توسل بنی اسرائیل به حضرت موسی (علیه السلام) نیز سخن گفته و آن را این گونه بیان کرده است: «وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشِفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ؛

همایون همتی، ۱۳۶۷ ش، ص ۷۶. سیدمحمد سلطان الواعظین شیرازی، ۱۳۶۸ ش، ص ۲۳۱؛ سید محسن امین عاملی، ۱۴۲۸ هـ ص ۲۵۱؛ عمر عبدالسلام، ۱۴۱۶ هـ ص ۲۰؛ جعفر سبحانی، ۱۴۱۱ هـ ص ۱۸۹؛ ابی حامد بن مرزوق، ۱۳۹۶ هـ/۱۹۷۴ م، ص ۲۵۴-۵۵.

هنگامی که عذاب بر آل فرعون نازل شد، عرض کردند که ای موسی! خدایت را بخوان اگر عذاب را از ما رفع کنی ما بتو ایمان می آوریم» (اعراف، ۱۳۴). آشکار است که این آیه، توسل بنی اسرائیل به حضرت موسی علیه السلام را بیان می نماید بدون اینکه آنان را مذمت کند.

همچنین، در آیه دیگری، سخن از توسل حضرت یوسف به زندانی همبند خود، هنگام آزادی او است. در این آیه قرآن کریم، از زبان حضرت یوسف، خطاب به فرد زندانی می فرماید: «أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ؟ نزد صاحبت یادم کن» (یوسف، ۴۲)؛ حضرت یوسف به زندانی ای که از زندان آزاد شد پیشنهاد داد، که مرا در نزد پادشاه مصر یاد کن و به زندانی توسل کرد و او را واسطه قرار داد. تردیدی نیست که اگر توسل، کاری حرام یا شرک بود، یوسف نبی چنین کاری نمی کرد.

ب) روایات

افزون بر آیات قرآن کریم که آشکارا بر جواز توسل و وقوع آن در عصر پیامبران دلالت دارند، روایات بسیاری از منابع شیعه و اهل سنت نیز از جواز توسل و وقوع آن به وسیله اصحاب پیامبر و تأیید آن حضرت، خبر می دهند و این روایات، همگی دال بر نادرستی دیدگاه وهابیت در بدعت، شرک و حرام خواندن توسل به اولیای الهی است. در این جا، به شماری از روایاتی که در منابع اهل سنت وارد شده اند، اشاره و استناد می کنیم. (برای اطلاع از روایات بیشتر، رک. امینی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۴۵؛ امین عاملی، ۱۴۲۸، ص ۲۵۶).

امام احمد بن حنبل در *المسند* خود به نقل از عثمان بن حنیف، صحابی پیامبر، متوسل شدن به انبیاء و اولیاء الهی را یک سنت حسنه می داند: «ان رجلاً ضریر البصر أتى الى النبي ﷺ فقال ادع الله ان يعافني. قال: ان شئت دعوت لك و ان شئت اخرت ذاك فهو خير. فقال: ادعه، فامرته ان يتوضأ فيحسن وضوئه فيصلی ركعتين و يدعوا الدعاء اللهم انى اسئلك و اتوجه اليك بنبيك محمد نبى الرحمة يا محمد أتى توجهت بك الى ربى فى حاجتى هذا فتقضى لى اللهم اشفعه فى؛ مردى نابینا نزد پیامبر گرامی اسلام آمد و گفت از خدا بخواه تا مرا عافیت بخشد. رسول خدا فرمود: اگر می خواهی دعا نمایم و اگر مایل هستی به تأخیر بیندازیم و این بهتر است برای شما؛ مرد نابینا عرض کرد: یا رسول الله دعا بفرمائید. حضرت دستور داد تا وضو کند و در وضوی خود دقت نماید و دو رکعت نماز بگذارد و این چنین دعا کند: "پروردگارا من از تو درخواست می کنم و به وسیله محمد پیامبر رحمت، به تو روی می آورم. و ای محمد، من در مورد نیازم به وسیله تو به پروردگارم متوجه می شوم تا حاجتم را برآورده نمائی خدایا او را شفیع من بگردان" (احمد بن حنبل، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۱۰۶، ح ۴۱۱).

ابوعبدالله بخاری نیز در صحیح خود چنین تحریر می‌کند: «ان عمر بن الخطاب کان اذا قحطوا استقی بالعباس بن عبدالمطلب. فقال: اللهم انا کنا نتوسل الیک بنینا فتسقینا و انا نتوسل بعم نبینا فاستسقنا. قال: فیسقون؛ هرگاه قحطی رخ می‌داد عمر ابن الخطاب بوسیله عموی پیامبر ﷺ عباس ابن عبدالمطلب طلب باران می‌نمود و می‌گفت: خدایا در زمان حیات پیامبر ﷺ به او متوسل می‌شدیم، باران رحمت خود را بر ما نازل می‌فرمودی. اکنون به عموی پیامبرت به سوی تو متوسل می‌شویم تا ما را سیراب نمایی و سیراب می‌شدند» (بخاری، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۵).

بیهقی به اسناد صحیح در کتاب *دلائل النبوه* که از کتاب‌های بسیار مهم و معتبر اهل سنت و به خصوص اهل حدیث است، روایت می‌کند که عمر خطاب گفت: پیغمبر فرمود: وقتی آدم مرتکب خطاء شد، گفت: «لما اقترف آدم الخطیئة قال رب اسألک بحق محمد ﷺ؛ یعنی خدایا از تو بحق محمد می‌خواهم که مرا بیامرزی...» (بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۱۵. همچنین ر.ک. متقی هندی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۴۵۵، ح ۳۲۱۸۳؛ آلوسی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۳۷؛ سیوطی، ۱۴۱۴، ص ۱۴۲ ذیل آیه ۳۷ بقره؛ سمهودی، بی تا، ج ۴، ص ۱۳۷۱).

در روایت دیگری بیهقی نقل می‌کند که مردم دچار خشکسالی شدند. خدمت عبدالمطلب آمدند که در پیشگاه خداوند دعا کند و حضرت عبدالمطلب بلند شد رسول گرامی را که خردسال بود، در صف مقدم قرار داد و از خداوند به حق آن حضرت طلب باران نمود: «فقال اللهم... و هذا عبداؤک... یشکون الیک... فاسمعن اللهم و امطرن غیثاً سریعاً مغدفاً. فما راموا البیت حتی انفجرت السماء بمانها؛ پس گفت: بارالها... اینان بندگان تواند... به سوی تو شکایت می‌آورد... پس به شکوه آنان گوش فراده و بر ایشان بارانی سریع و فراوان ببار. پس هنوز کعب را ترک نکرده بودند که از آسمان باران تندی باریدن گرفت» (بیهقی، همان).

ج) سیره مسلمین

به شهادت تاریخ، توسل به پاکان و برگزیدگان، سیره مستمره مسلمانان از زمان پیامبر خاتم تا حال بوده و هست و این سیره، مورد تقریر رهبران دینی بوده است. به شخص پیامبر خاتم در زمان حیات آن حضرت توسل می‌کردند و مورد منع و ردّ از جانب پیامبر قرار نمی‌گرفتند. روایات متعددی وجود دارد که به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنیم:

مردی بادیه نشین خدمت حضرت آمد عرض کرد یا رسول الله «لقد أتیناک و مالنا بعیر یئطه و لاصبئی یعظ؛ یعنی ما به سوی تو آمدیم در حالی که نه شتری داریم که ناله کند و نه کودکی که صدا کند و بخواند، سپس این شعر را خواند:

اتیناک و العذراء تدمی لبانها
ولیس لنا الا الیک فرارنا
وقد شفلت اُمّ الصّبی عن الطفل
واین فرار الناس الا الی الرُّسُل

یعنی ما به سوی تو آمدیم در حالی که از پستان‌های اسبان، به جای شیر، خون می‌چکید، و مادر بچه از طفل خود، باز داشته شده بود، و چیزی نزد ما نیست [که مردم از او استفاده کنند و بخورند]؛ جز رو آوردن و فرار به سوی تو چاره‌ای نیست و جز پیامبران فرارگاهی برای مردم وجود ندارد.

پیامبر ﷺ چون این فریاد و شکایت را از آن مرد شنید فوراً بلند شد و در حالی که ردای مبارکش کشیده می‌شد بالای منبر قرار گرفت، و عرض کرد:

«ربّنا اسقنا غیثاً مغیثاً... ای پروردگار ما را به باران سیراب گردان، باران رحمت را بر ما بفرست. هنوز حضرت دست مبارک را پائین نیاورده بود که آن چنان باریدن شروع کرد که مردم فریاد کنان آمدند و عرض کردند که ما غرق می‌شویم و حضرت رو کرد به سوی ابر و فرمود به اطراف ما بیار و به ما ضرر نرسان، فوراً ابر باز شد... (العلوی الحسینی، بی‌تا، ص ۲۳۴).

نمونه دیگر قضیه عثمان ابن حنیف بود که قبلاً ذکر شد.

بعد از وفات رسول الله ﷺ نیز روایات متعددی وجود دارد که از توسل مردم به روح مطهر رسول گرامی اسلام ﷺ حکایت دارد: صفیه دختر عبدالمطلب عمّه پیامبر اسلام در رحلت حضرت اشعاری را سروده، و از جمله آن اشعار اینست:

الایا رسول الله انت رجائنا
و کنت بنا بئراً و لم تک جافیا

ای پیامبر گرامی تو امید مانی، همیشه به ما نیکی کردی، و ظلم روا نداشتی (محب الدین طبری، ۱۳۶۵، ص ۱۹۹ و ۲۵۲).

این شعر، خطاب به پیامبر ﷺ پس از درگذشت آن حضرت بوده که مورد شبهه و هابیه‌ها می‌باشد. از این شعر و موارد دیگر، جواز توسل استفاده می‌شود و مخصوصاً از کلمه «انت رجائنا» که دال به برقراری ارتباط همیشگی بین آن حضرت و مردم است که پیرو آن حضرت هستند (کاشف الغطاء، ۱۴۱۴، ص ۱۱۱).

در روایت دیگری از علی (علیه السلام) آمده است که پس از سه روز از دفن رسول خدا اعرابی آمد خود را روی قبر شریف آن حضرت انداخت و از خاک قبر بر سرش پاشید و فریاد زد: یا رسول الله! تو فرمودی و ما شنیدیم؛ تو فرمان خدا را بردی و ما آن طوری که شایسته بود از تو فرمان نبردیم. از جمله آیاتی که خدا بر تو نازل کرد آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا

اللَّهِ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا؛ و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می کرد، قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند» (نساء، ۶۴) است. یا رسول الله اینک من بر خویشتن ظلم کرده ام و پیش تو آمده ام، و از تو می خواهم از خداوند برای من مغفرت بخواه. (برای اطلاع بیشتر، ر.ک. وحیدی، ۱۳۷۲، ص ۱۶۶).

شبهه وهابیان درباره درخواست شفاعت از میت و نقد آن

هرچند همه مسلمانان، از جمله وهابیان، بر اصل مسئله شفاعت و وجود شفاعت از سوی پیامبر و اولیای الهی در دنیا و آخرت اتفاق نظر دارند، یکی از مسائلی که سلفیان و وهابیان با آن با دیگر مسلمانان اختلاف دارند و شبهاتی از سوی وهابیان در آن زمینه مطرح شده است، مسئله استشفاع و درخواست شفاعت از پیامبر یا اولیای الهی پس از رحلت آنان است. مسلمانان به طور اتفاق کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی را جایز دانسته و آن را در راستای توحید می دانند؛ زیرا اگر از اولیای الهی مدد می جویند به این خاطر نیست که آنان را مستقل در تأثیر دانسته و از آن ها حاجت و کمک می خواهند، بلکه از آن جهت است که اولیای الهی مقرب درگاه خداوند و مظهر صفات جمال و کمال خداوند متعالند و به اذن و اراده و مشیت الهی در این عالم تصرف دارند: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست قطعاً خدا دانای حکیم است» (انسان، ۳۰).

از سویی دیگر، مسلمانان بر اساس آیات و روایات و ادله عقلی میان زمان حیات و ممات پیامبر و اولیاء الله تفاوتی نمی نهد و بر این باورند که همان گونه که در زمان حیات پیامبر و اولیای الهی می توان از آنان شفاعت طلبید، پس از زمان حیات ایشان نیز می توان به ارواح طیبه ایشان توسل جست و از ایشان طلب شفاعت کرد یا اینکه از خداوند متعال درخواست کرد که آنان را شفیع انسان قرار دهد. اما وهابیان این مسأله را شدیداً تحریم کرده و آن را بدعت می دانند. لذا جا دارد که این مسأله را که در حقیقت، مکمل بحث توسل است، مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

شبهه ای که وهابی ها در درخواست شفاعت از میت دارند این است که خواستن شفاعت از مردگان شرک است؛ چون که آنان بعد از مردن، مالک نفع و ضرر نیستند و پس از مرگ، کاری از ایشان بر نمی آید و مانند سنگ و چوبی بی جان هستند. همان گونه که طلب شفاعت از سنگ و چوب و بت ها کاری لغو و بی فایده و شرک است، طلب شفاعت از پیامبر و اولیاء الله پس از مرگ ایشان نیز کاری لغو و بی فایده و شرک است (ابن عبد الوهاب، ۱۴۱۸، ص ۷).

شیخ عبدالرحمن بن حماد آل عمر، از مشایخ وهابی عربستان سعودی، در این زمینه می‌نویسد: «و بهذا يتبين أن من الشرك بالله ما يفعله الجهال عند بعض القبور في كثير من البلدان، مثل قبر البدوي والسيدة زينب في مصر، وقبر الجيلاني في العراق، والقبور المنسوبة لآل بيت - رضی الله عنهم - في النجف و كربلاء في العراق، وقبور أخرى في كثير من البلدان من الطواف حولها، و طلب الحوائج من أهلها و يتبين أن هؤلاء يفعلهم هذا مشركون ضالون؛ با این سخن روشن می‌شود که آنچه بعضی از جاهلان نزد بعضی از قبور در بسیاری از بلاد انجام می‌دهند، مانند قبر بدوی و سیده زینب در مصر و قبر [عبدالقادر] گیلانی در عراق و قبور منسوب به اهل بیت رضی الله عنهم در نجف و کربلا در عراق و قبرهای دیگری در بسیاری از شهرها که به دور آن‌ها طواف می‌کنند و از اهل این قبور حوائج درخواست می‌کنند، شرک به خداوند است. بنابراین، روشن می‌شود که آنان با این کارهای خود مشرک و گمراهند» (آل عمر، ۱۴۱۹، ص ۴۵. همچنین ر. ک. ابن تیمیه، بی تا الف، ج ۱، ص ۲۴-۱۶؛ همو، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۳۹).

مهم‌ترین استدلالی که وهابیان در این باره دارند، این است که هر انسانی، از جمله پیامبر و اولیاء الله، پس از مرگ کاملاً از بین رفته و دیگر از هیچ گونه حیات و زندگی برخوردار نیست تا بتوان از او استمداد و طلب شفاعت کرد. استمداد و طلب شفاعت از انسان زنده که می‌تواند کاری انجام دهد و شعور و اراده دارد، اشکالی ندارد؛ اما انسان مرده هیچ گونه درک و شعور و اختیار و فعالیت ندارد و استمداد یا طلب شفاعت از او لغو است (ابن عبدالوهاب، ۱۴۱۸، ص ۵۰؛ آل عمر، ۱۴۱۹، ص ۳۹).

نقد دیدگاه وهابیان درباره استشفاع

در نقد دیدگاه وهابیت استدلال‌های بسیاری می‌توان ذکر کرد (برای اطلاع از پاره‌ای از این استدلال‌ها، ر. ک. امین عاملی، ۱۴۲۸، ص ۳۶۳؛ ابی حامد بن مرزوق، ۱۳۹۶، ص ۱۲۱). اما در این مجال مناسب است همان دلیل مهمی که آنان مطرح کرده‌اند، یعنی فقدان حیات برزخی برای پیامبر و اولیای الهی را به نقد کشیم. نخست می‌توان به این نکته توجه کرد که همان گونه که ذکر شد، وهابی‌ها قبول دارند که استمداد و استغاثه و طلب کمک و طلب شفاعت از مخلوقی که توانایی انجام عمل خواسته شده را داشته باشد، جائز است و عیبی ندارد (ابن عبدالوهاب، ۱۴۱۸، ص ۵۰؛ آل عمر، ۱۴۱۹، ص ۳۹). در این جا از وهابی‌ها می‌پرسیم که روح مقدس خاتم الانبیاء ﷺ در عالم برزخ قدرت شفاعت کردن دارد یا نه؟ اگر قدرت شفاعت را دارد پس استمداد از او هیچ مانعی ندارد و اگر ادعا شود که روح آن حضرت توانایی شفاعت و کمک کردن را ندارد

از دو حال بیرون نیست؛ یا می‌گویند که روح آن حضرت در برزخ وجود ندارد و اساساً بقای ارواح را در عالم برزخ منکر می‌شوند و یا به بقای ارواح معتقدند، ولی قدرت شفاعت را برای آنان منکرند که هر دو قسم باطل است. در ذیل به بررسی آن می‌پردازیم:

روح پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگران پس از مفارقت از بدن از نظر قرآن زنده و باقی است. در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که بر بقای روح پس از مرگ؛ یعنی بر حیات برزخی دلالت دارند. در این مجال، به ذکر چند آیه بسنده می‌کنیم:

۱. «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نخوانید بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌دانید» (بقره، ۱۵۴). این آیه به صراحت، اعلام می‌دارد که شهدا زنده‌اند و شما حق ندارید آنان را مرده بخوانید. آنان زنده‌اند، اما شما به زنده بودن آنان شعور و آگاهی ندارید.

۲. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ» هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند؛ به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند. بر نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تبه نمی‌گرداند، شادی می‌کنند» (آل عمران، ۱۶۹-۱۷۱). در این سه آیه افزون بر سخن گفتن از حیات و زنده بودن آنان شهیدان راه خدا و بر حذر داشتن از مرده پنداشتن آنان، تأکید می‌ورزد که این شهیدان زنده در نزد خدا رزق می‌خورند و با آنچه که خداوند از فضل خود به آنان داده است خوشحالند؛ یعنی همچون انسان‌های زنده که در این دنیا نیازمند ارتزاق و خورد و خوراکند، آنان نیز در حیات برزخی خود، رزق و خورد و خوراک دارند و از این جهت، میان آنان و انسان‌هایی که در این دنیا از زندگی دنیوی برخوردارند، تفاوتی نیست.

بنابراین، در صورتی که ارواح شهداء چنین باشد ارواح انبیاء علیهم السلام و کسانی که فوق شهداء هستند به طریق اولی چنین‌اند و از زندگی و حیات برزخی برخوردارند.

۳. در آیات بسیاری، خداوند متعال در قرآن کریم که خطاب آن به پیامبر مکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، به پیامبران گذشته که قرن‌ها از درگذشت آنان می‌گذرد، سلام فرستاده است. یعنی زمانی به آنان سلام فرستاده که آنان از دنیا رفته و هنوز هم قیامت هم بر پا نشده است، سلام فرستاده است. آشکار است که سلام در جایی معنا دارد که زندگی و حیات و شعور و آگاهی وجود داشته باشد.

بدون این امور، سلام بی معنا خواهد بود. به طور مثال، در سلام به نوح می فرماید: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ؛ سلام بر نوح در میان جهانیان» (صافات، ۷۹). چنانکه به انبیای دیگر نیز این سلام را مطرح ساخته است: «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» (صافات، ۱۰۷)؛ «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ» (صافات، ۱۲۰)؛ «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» (صافات، ۱۳۰) و «وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ» (صافات، ۱۸۱).

بنابراین، اگر ارواح مرسلین معدوم یا کاملاً فاقد آگاهی و شعور باشند فرستادن سلام بر آنان لغو و بیهوده خواهد بود و اگر موجود باشند و سلام برای آن‌ها بی تأثیر باشد باز هم سلام فرستادن لغو و بیهوده می شود. از این رو، آشکار است که آنان هم از حیات و هم از آگاهی و شعور برخوردارند و سلام به آنان، اثر هم دارد. از این رو، حیات برزخی، بر اساس این آیات، امری مسلم و انکارناپذیر است.

۴. «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَعْمَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ؛ و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم، جو یا شو آیا در برابر [خدای] رحمان خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند، مقرر داشته ایم» (زخرف، ۴۵).

در این آیه، خداوند به پیامبرش دستور می فرماید که درباره توحید و شرک، از انبیاء پیش از خود پرس. آشکار است که پرسش و سؤال از ارواح انبیاء است و این ارواح، دارای حیات برزخی بوده و امکان ارتباط با آنان و پرسش از ایشان و طبعاً امکان پاسخ‌گویی از سوی آنان وجود دارد.

بنابراین، از این آیات، زنده بودن ارواح، به خصوص روح پاکان، یعنی شهداء و انبیاء و... استفاده می شود. پس کسانی که در کنار ضریح‌های مقدسه، شفاعت می خواهند، از اجساد خفته در قبر یا بدن‌های خاک شده، تمنای شفاعت نمی کنند بلکه طلب شفاعت از ارواح طیبه آن‌ها است، که در پیشگاه خداوند دارای قدر و ارزش می باشند. بر خلاف این حقیقت آشکار، وهابیت تصویر روشنی از مسئله توسل و استشفاع نداشته و تصور می کرده‌اند که مسلمانان از قبر و اجساد بی روح طلب کمک و شفاعت دارند. چنانکه نقل شده است که محمدبن عبدالوهاب بر سر قبر رسول خدا ﷺ می رفت و با اهانت به مقام شامخ نبوی، با عصای چماق‌گونه خود بر قبر آن حضرت می کوبید و می گفت: «یا محمد، قُمْ إِنَّ كُنْتَ حَيًّا؛ یعنی ای محمد ﷺ اگر زنده‌ای برخیز!» (مشکور، ۱۳۸۷، ص ۴۶۱). او با این عمل می خواست به پیروان خود نشان دهد که پیغمبر زنده نیست و نباید از او حاجت خواست و طلب شفاعت نمود. اما این امر، حکایت از تصور نادرست او از حیات برزخی دارد.

افزون بر این آیات قرآن کریم، روایات بسیاری نیز وجود دارد که بر حیات برزخی انبیاء و اولیا دلالت دارند که در این مجال، به چند روایت به اجمال اشاره می کنیم.

۱. «ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: ما من أحدٍ يسلمُ عليَّ إلا ردَّ اللهُ عليَّ رُوحِي حتَّى أُرَدَّ»؛ هیچ کس بر من سلام نمی‌فرستد مگر اینکه خداوند روحم را به من باز می‌گرداند تا من سلام او را جواب دهم و به او سلام کنم» (ابوداود، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۷۵، ح ۲۰۴۱).

در این روایت معتبر که ظاهراً وهابی‌ها هم صحاح ستّه را قبول دارند، برای روح پیغمبر اکرم ﷺ آن قدر قدرت را قائل شده است که میلیون‌ها سلام را در شرق و غرب زمین جواب می‌دهد، آیا چنین روحی قدرت شفاعت و طلب فیض از خداوند را دارا نیست؟!

۲. عن رسول الله ﷺ، قال: «من زارني بعد موتي فكأنما زارني في حياتي؛ هر کس مرا پس از وفاتم زیارت کند، گویا در حیاتم زیارت کرده است» (هندی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۱۳۵ و ج ۹، ص ۳۴)؛، یعنی مرگ از تأثیر روحی من نمی‌تواند چیزی بکاهد. به تعبیر دیگر، حیات و ممات رسول الله ﷺ تفاوتی ندارد. این روایات، دلیل آشکار برای حیات برزخی است.

افزون بر این که بر اساس روایات، حتی اجساد پیامبران نیز نمی‌پوسد و به خاک تبدیل نمی‌شود و انبیا از حیات روحانی و فیزیکی هر دو برخوردارند، هرچند که حیات آنان برای انسان‌های عادی قابل درک نیست. از ابن قیم که از بزرگان اهل حدیث و شاگرد ابن تیمیه است و او از عبدالله قرطبی، از رسول خدا روایت کرده است که حضرتش فرمود: «ان الارض لا تأكل أجساد الانبياء و انه ﷺ اجتمع بالانبياء ليلة الأسراء في بيت المقدس و في السماء خصوصاً بموسى و قد اخبر بأنه، ما من مسلم يسلم عليه إلا ردّ الله عليه روحه حتّى يرده ﷺ»؛ زمین پیکرهای پیامبران را فرو نمی‌خورد و اینکه آن حضرت شب معراج در بیت المقدس و در آسمان با پیامبران خصوصاً با حضرت موسی گرد آمدند و حضرتش فرمود: هیچ مسلمانی نیست که به آن حضرت سلام کند، مگر خداوند روحش را بر می‌گرداند تا جواب سلام او را بدهد» و بعد می‌گوید از ادله که در دست است یقین حاصل می‌شود که مرگ پیامبران، غایب شدن آن‌ها، از انظار است، به نحوی که درک نمی‌شود در حالی که موجودند، ولی دیده نمی‌شوند (العلوی الحسینی، بی تا، ص ۳۳۸).

با عنایت به این آیات و روایات و ادله فراوانی که برای حیات برزخی وجود دارد، جای تردید باقی نمی‌ماند که شبهه وهابیان هم در بحث توسل به اولیاء الله و هم در بحث شفاعت خواهی از ارواح ایشان، کاملاً باطل است و جای هیچ گونه حقیقتی در آن نیست. با این حال ممکن است در پاره‌ای از آیات و روایات تعبیری وجود داشته باشد که باعث سوء برداشت برای وهابیان شده است. یکی از این تعبیر مربوط به اسماع موتی (یعنی رسانیدن سخن به گوش مردگان) است که در برخی آیات آمده است. از جمله در آیه «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ؛ البته تو

مردگان را شنوا نمی گردانی و این ندا را به کران چون پشت بگردانند، نمی توانی بشنوانی» (نمل، ۸۰) و آیه «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ؛ و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خداست که هر که را بخواهد شنوا می گرداند و تو کسانی را که در گورهایند نمی توانی شنواسازی» (فاطر، ۲۲) سخن از این رفته است که خداوند خطاب به پیامبر ﷺ می فرماید که تو نمی توانی سخن خود را به مردگان بشنوانی. این تعبیر باعث شده است که وهابیان مطلق مردگان را ناشنوا تلقی کرده و گفته اند که مردگان قدرت شنیدن ندارند تا کسی بخواهد از آنان کمک و استمداد بخواهد. اما با عنایت به ادله فراوانی که در حیات برزخی مطرح ساختیم، آشکار است که این آیات در صدد نفی حیات برزخی نیستند بلکه بعید نیست که مقصود از ناتوانی در شنواندن و رساندن سخن به گوش مردگان، ناظر به اجساد مردگان باشند که مُدرک نیستند و البته در این مورد هیچ اختلافی نیست و بحث ما مربوط به ارواح است که باقیند و قوی تر می گردند. بنابراین، روح کامل پس از مفارقت از بدن مادی قوی تر و مسلط تر می شود و قدرت بیشتری می یابد. بنابراین ارواح انبیاء به اذن و فضل پروردگار دارای تأثیرات هستند و توانائی شفاعت و واسطه قرار گرفتن در اخذ فیض را از خداوند برای مؤمنین دارند و طلب کردن مؤمنین از ارواح مبارک آنان خارج از مقدرات آنان نیست و به اعتقاد و اعتراف خود محمد بن عبدالوهاب چنین استغاثه و استشفاعی را نمی توان شرک دانست؛ زیرا محمد بن عبدالوهاب می گوید: «ما هرگز انکار نمی کنیم که استغاثه به مخلوق خدا در آنچه که بر آن توان دارد، جایز است و شرک نیست هم در دنیا و هم در آخرت (فإن الاستغاثه بالمخلوق فیما یقدر علیه لانتکرها...))» (ابن عبدالوهاب، ۱۴۱۸، ص ۵۰).

نتیجه گیری

حاصل سخن این که توسل به انبیا و اولیای الهی و یا شفاعت خواستن از کسی در صورتی شرک در عبادت به شمار می رود که درباره شفیع اعتقاد داشته باشد او خداست یا کارهای خدایی می کند و بدون اذن خدا و مستقل در کارهای خدایی باشد، ولی اگر کسی از رسول اکرم ﷺ - به اعتبار این که خدا به او از سوی خداوند متعال مأذون در تصرف در عالم است و خدا او را وسیله قرار داده و به او حق شفاعت عطا کرده است - طلب شفاعت کند، این شرک نیست، بلکه قرآن مجید مسلمانان را به آن کار دعوت می کند و سیره صحابه و انبیاء ما سلف بر آن جاری است.

منابع

۱. ابن تیمیه، تقی الدین احمد (۱۴۰۸ هـ)، الفتاوی الكبرى، ج (۱-۶)، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲. ابن تیمیه، تقی الدین احمد (۱۴۱۵ هـ)، شرح العقیده الاصفهانیة، تحقیق: ابراهیم سعید اوی ابو عبدالله، ریاض، مکتبة الرشد.
۳. ابن تیمیه، تقی الدین احمد (بی تا)، مجموعة الرسائل والمسائل الكبرى، به اهتمام سید محمد رشید رضا، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴. ابن تیمیه، تقی الدین احمد (۱۹۶۸-۱۹۴۹ م)، الرد علی المنطقیین، بمبای، المطبعة القیمه. چاپ اول.
۵. ابن عبدالوهاب، محمد (۱۴۰۲ هـ)، کتاب التوحید و کتاب القول السدید، الریاض، رئاسة ادارة البحوث العلمیة و الافتاء.
۶. ابن عبدالوهاب، محمد (۱۴۱۸ هـ)، كشف الشبهات، به اهتمام یاسر برهامی و طلعت مرزوق، ریاض، وزارة الشؤون الاسلامیة والدعوة والارشاد.
۷. ابوداود، سلیمان بن أشعث أزدی (۱۴۱۴ هـ)، سنن ابی داود، تحقیق: صدقی محمد جمیل، بیروت، دار الفکر.
۸. ابی حامد بن مرزوق، (۱۳۹۶ هـ)، التوسل بالنبی و جهلة الوهابیین، استانبول، المکتبه ایشیق.
۹. احمد بن حنبل، (۱۴۱۴ هـ)، المسند، بیروت، دارالفکر.
۱۰. امین عاملی، سید محسن (۱۴۲۸ هـ)، كشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، قم، دار الکتب الاسلامی.
۱۱. امینی، عبدالحسین احمد (۱۳۷۴ ش)، الغدیر، قم، بنیاد بعثت.
۱۲. آل عمر، عبدالرحمن بن حماد (۱۴۱۹ هـ)، دین الحق، ریاض، وزارة الشؤون الاسلامیة العربیة السعودیة.
۱۳. آلوسی بغدادی، محمود (۱۴۰۸ هـ)، روح المعانی، بیروت، دارالفکر.
۱۴. بخاری، محمد ابن اسماعیل ابن ابراهیم (۱۴۰۶ هـ)، صحیح البخاری، بیروت، دارالقلم.
۱۵. بن باز، عبدالعزيز (۱۴۱۱ هـ)، مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، الریاض، الرئاسة العامة لادارة البحوث العلمیة و الافتاء و الدعوة و الارشاد.

١٦. بیهقی، احمد بن الحسین (١٤٠٥ هـ)، دلائل النبوة، بیروت، دارالکتب العلمیه.
١٧. جوهری، اسماعیل بن حماد (١٣٩٩ هـ)، الصحاح اللغة، بیروت، دارالعلم للملایین.
١٨. سبحانی، جعفر (١٣٧٣ ش)، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، قم، انتشارات توحید.
١٩. سبحانی، جعفر (١٤١١ هـ)، فی ظل اصول الإسلام: محاضرات الشیخ جعفر السبحانی، به اهتمام جعفر الهادی، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
٢٠. سلطان الواعظین شیرازی، سید محمد (١٣٦٨ ش)، شب های پیشاور، تهران، دارالکتب الاسلامی، چاپ ٣٣.
٢١. سمهودی، نورالدین علی بن احمد (بی تا)، وفاء الوفاء، بیروت، دارالکتب العلمیه.
٢٢. سیوطی، جلال الدین (١٤١٤ هـ)، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر.
٢٣. صنعانی، محمد ابن اسماعیل یمنی (١٤٠٥ هـ)، تطهیر الاعتقاد عن ادران الاحاد و یلیه شرح الصدور فی تحریم رفع القبور، تحقیق: عبدالمحسن بن حمد العباد البدر، ریاض، مطبعة سفیر.
٢٤. طباطبائی، محمد حسین (١٣٧٧ ش)، تفسیر المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دهم.
٢٥. طبرسی، فضل بن حسن (١٤٠٦ هـ)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه.
٢٦. طبری، محبّ الدین (١٣٦٥ هـ)، ذخایر العقبی، القاهرة، مکتبه القدسی.
٢٧. العلوی الحسینی، عبدالله حسن فضل (بی تا)، صدق الخبر، اللاذقیه، مطبعه کومین.
٢٨. عمر عبدالسلام (١٤١٦ هـ)، مخالفة الوهایبة للقران و السنة، بیروت، دارالهدایه.
٢٩. غرویان، محسن (١٣٧١ ش)، «فلسفه توسّل»، مجله نور علم، ش ١.
٣٠. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر (بی تا)، منهج الرّشاد لمن اراد السّداد، قم، المعاونیه الثقافیة للمجمع العالمی لأهل البيت علیهم السلام.
٣١. مشکور، محمدجواد (١٣٨٧ ش)، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی.
٣٢. وحیدی، س.م (١٣٧٢ ش)، نگرشی بر وهابیت، قم، انتشارات اهل بیت.
٣٣. هندی، علاء الدین المتقی بن حسام (١٤٠٩ هـ)، کنز العمال، بیروت، مؤسسة الرساله.